




RESEARCH ARTICLE

## U.S. Policy Towards Iran in the Era of Détente: the Relationship between Grand-Theories and Policies

**Ariabarzan Mohammadi Ghalehtaki**

Assistant Professor of Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

Corresponding Author's Email: [Ariabarzan.m.g@ut.ac.ir](mailto:Ariabarzan.m.g@ut.ac.ir)

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2023.91410>

Received: 20 June 2022  
Accepted: 10 December 2022

ABSTRACT

Détente was the focal point of the Nixon-Kissinger foreign policy, a macro approach that continued into the final year of Carter's presidency. Using a descriptive-analytical research method, this article obtains information from books, archives and documents to examine the relationship between grand-theories and the U.S. government's Iran policies during the detent era. Consequently, the main research question is: How could the relevance of grand theory to U.S. policies towards Iran, from Nixon to Carter, be explained? This article's hypothesis, which will answer the main research question, is based on this statement. This relevance can be categorised under Instrumental, conceptual and symbolic functions via the approach developed by John Eriksson (Eriksson, 2014). According to John Eriksson's perspective, which this paper draws on, grand-theories do not usually provide case-specific recommendations; they provide general road maps, conceptualise the environmental perception of the world, and have a symbolic function.

**Keywords:** Détente, Nixon, Carter, Iran, John Eriksson.






مقاله پژوهشی

سیاست‌گذاری خارجی آمریکا در برابر ایران در دوره تنش‌زدایی با شوروی (دتانت):  
نسبت کلان - نظریات با خط‌مشی‌های سیاسی

آریابزن محمدی قلعه تکی

استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران

\* رایانامه نویسنده مسئول: Ariabarzan.m.g@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2023.91410>

تاریخ دریافت: ۳۰ خرداد ۱۴۰۱  
تاریخ پذیرش: ۱۹ آذر ۱۴۰۱

چکیده

سیاست تنش‌زدایی با شوروی موسوم به دتانت که نقطه کانونی سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر به شمار می‌آید، رویکرد کلانی بود که تا سال پایانی ریاست جمهوری کارتر ادامه داشت. این مقاله به روش تحلیلی توصیفی و گردآوری کتابخانه‌ای و اسنادی در پی بررسی نسبت میان کلان-نظریه‌ها و خط‌مشی‌های موردی سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران در این دوره کلیدی است که از طریق این پرسش به پژوهش گذاشته شده است که نسبت میان نظریات کلان و خط‌مشی‌های موردی سیاست خارجی دولت‌های آمریکا، از نیکسون تا کارتر، در قبال ایران چگونه تعریف می‌شود؟ فرضیه این مقاله مبتنی بر این گزاره است که این نسبت با بهره‌گیری از رویکرد جان اریکسون در سه ساحت کاربردی، مفهومی و نمادین قابل مقوله‌بندی است. بر اساس نگرش جان اریکسون که این مقاله از آن بهره می‌جوید، کلان-نظریه‌ها معمولاً توصیه‌های خاص موردی را ارائه نمی‌کنند. آنها نقشه‌های راه کلی را ارائه می‌دهند، ادراک محیطی از جهان را مفهومی می‌سازند و همچنین کارکردی نمادین دارند.

واژگان کلیدی: دتانت، نیکسون، کارتر، ایران، جان اریکسون.

## مقدمه

یکی از دغدغه‌های اصیل در هنگام کاربست نظریات کلان نظیر رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم بر سیاست خارجی این است که پژوهشگر از خود بپرسد: چگونه می‌توان ربط این نظریات را با سیاست‌های اجرایی رصد کرد؟ به همان نسبت که انطباق‌پذیری این نظریات با رویکردهای کلان سیاسی قدرت‌های بزرگ، قابل تبیین به نظر می‌رسد، در هنگام پرداختن به خط‌مشی<sup>۱</sup> و تاکتیک‌های موردی سیاست خارجی، این انطباق در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. بر اساس نگرش جان اریکسون که این مقاله از آن بهره می‌جوید، کلان-نظریه‌ها معمولاً توصیه‌های خاص موردی را ارائه نمی‌کنند، آنها نقشه‌های راه کلی را ارائه می‌دهند، ادراک محیطی از جهان را مفهومی می‌سازند و همچنین کارکردی نمادین دارند. آنها پارادایم‌های سیاست تثبیت شده را مشروع جلوه داده یا به چالش می‌کشند. در این مقاله با بهره‌جویی از رویکرد سه‌ساحتی جان اریکسون (Eriksson, 2014)، نسبت میان کلان-نظریه<sup>۲</sup> و خط‌مشی‌های موردی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، در دوران دئانت<sup>۳</sup>، ذیل سه ساحت کاربردی، مفهومی و نمادین مورد بررسی قرار گرفته است. پیوند میان نظر و عمل را نمی‌بایست تنها در رابطه مستقیم منطقی جستجو کرد بلکه گاه این رابطه در ابعاد مفهوم‌پردازی و یا نمادین تجلی می‌یابد. در این مقاله از روش تحلیلی توصیفی و گردآوری کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است.

## نسبت میان کلان-نظریه و خط‌مشی‌های سیاسی

هرچند برابری سیاست خارجی دولت‌ها نمی‌تواند نسبت به مقوله‌های نخستین دانش روابط بین‌الملل یعنی آنارشی، دولت‌محوری و قدرت-امنیت بی‌تفاوت باشد، اما یک کلان-نظریه مورد رجوع دولت لزوماً توضیح‌دهنده چرایی و چگونگی همه تاکتیک‌های اتخاذی دولت مورد مطالعه نیست؛ راهبردهای سیاست خارجی دولت‌ها و علی‌الخصوص قدرت‌های بزرگ، در موقعیت‌های مشابه لزوماً یکسان نیستند و از منطق یکسانی پیروی نمی‌کنند. عدم انسجام میان رفتار و نظریه‌پردازی در سیاست خارجی دولت‌ها و علی‌الخصوص قدرت‌های بزرگ ما را با این سوال اساسی مواجه می‌سازد که اساساً نظریات روابط بین‌الملل به چه کار می‌آیند؟ در همین راستا استیون والت با ابراز نگرانی از آنچه او «برج عاج‌نشینی» اساتید روابط بین‌الملل می‌خواند هشدار می‌دهد که «اگر دانش‌پژوهان دانش مفیدی تولید کنند، سیاست‌گذاران تمایل خواهند داشت در مورد آن بدانند. با این حال، اگر نوشته‌های دانشگاهی مفید نباشند، هیچ توصیه‌ای سیاست‌گذاران را متقاعد به خواندن آن نخواهد کرد» (Walt, 2005: 41). در همین راستا، ویلیام والاس یکی دیگر از اساتید برجسته این رشته هشدار می‌دهد که «این خطر وجود دارد که رشته ما مسیری را که جامعه‌شناسی طی کرده دنبال کند، بیش از حد به خود مشغول شود، بیش از حد مصمم شود که ریشه‌های خود را در تحقیقات کاربردی و کارهای مرتبط با سیاست پشت سر نهاده و به انتزاعات، نظریه‌ها و فرایندهای فزاینده پناه ببرد، از پژوهش دانشگاهی بگذرد و برسد به شیوه اسکولاستیک» (Wallace, 1996: 311). همسو با این دغدغه، برخی دیگر از متفکران روابط بین‌الملل نیز تلاش کردند میان نظریه و رفتار سیاسی، میان مفهوم نظری و رهیافت عملی، پل بزنند (George, 1993; Lepgold and Nincic, 2005; Nye, 2008; Jentleson and Ratner 2011). ادبیات این دسته از متفکران روابط بین‌الملل عمدتاً بر تبیین نسبت میان دانش آکادمیک روابط بین‌الملل و واقعیت‌های روی زمین متمرکز گشته و دو راهکار پیشنهاد می‌دهد: نخست تقویت رابطه میان نظریه‌پرداز دانشگاهی و کارگزاران اصلی سیاست خارجی و دوم بهره‌گیری از نظریات میان‌برد یا دامنه متوسط؛ تلاش آنها بر این است که عوامل میان‌برد موثر در تصمیم‌سازی را وارد سطح اصلی تحلیل کنند و از این طریق از منظر تولید‌کننده علم سیاست، نسبت میان کلان-نظریه و تصمیمات موردی سیاسی را برای مصرف‌کنندگان این علم یا همان کارگزاران اصلی سیاست خارجی توضیح دهند. از جمله نظریات دامنه محدود مورد استفاده در پژوهش سیاست خارجی می‌توان به رویکردهای استراتژی-محور مانند نظریه بازی‌ها (Lepgold and Nincic, 2000)، شخصیت-محور مانند روانشناسی نخبگان (Larson, 1989) و مبتنی بر دیوانسالاری مانند نظریه سازمانی (Allison, 1969, p. 699) اشاره کرد. نظریات میان‌برد بی‌تردید افق‌های جدیدی را پیش روی محققان می‌گشایند، اما این نظریات

1 - Policy  
2 - Grand Theory  
3 - Détente

نیز کاستی‌های خاص خود را دارند؛ از جمله اینکه محاسبه وزن هر کدام از عوامل میان‌برد دخیل در تصمیم‌سازی سیاست خارجی کاملاً آشکار نیست و در اکثر موارد متکی به قضاوت‌های شخصی پژوهشگران است. ضمناً این نظریات اغلب رویکردی حل‌المسائلی دارند؛ به بیان دیگر صرفاً قائل به نسبت مستقیم و یکسویه میان نظریه به مثابه دانش و کارگزاران اصلی سیاست خارجی به مثابه کاربر یا موضوع دانش هستند. این درحالیست که گاه سیاستمداران از کلان-نظریه نه مثابه علم و دانش بلکه به عنوان ایدئولوژی استفاده می‌کنند. رویکرد دیگری که این مقاله از آن بهره می‌جوید رویکرد سه‌ساحتی جان اریکسون (Eriksson, 2014) است که ضمن قائل بودن به وجود رابطه میان کلان-نظریه و خط‌مشی سیاست خارجی، آن را به رابطه یکسویه محدود نکرده و ذیل ساحت‌های سه‌گانه کاربردی، مفهومی و نمادین مقوله‌بندی می‌کند. به باور اریکسون این موضوعیت علمی یا سازگاری منطقی نیست که نسبت میان کلان-نظریه با خط‌مشی موردی را توضیح می‌دهد، بلکه اگر شکل‌دهندگان سیاست، ایده مورد بحث را برای اهداف کاربردی، مفهومی و نمادین مفید بدانند از آن استفاده خواهند کرد؛ به بیان دیگر، «روایت‌سازی» می‌تواند به اندازه «گفتن واقعیت» برای سیاستگذاری کارایی داشته باشد. اریکسون با بهره‌جویی از رویکرد موسع‌تر سیاستگذاری عمومی، سه حوزه ارتباطی میان کلان-نظریه و خط‌مشی را شناسایی کرده است: عرصه‌های کاربردی، مفهومی و نمادین. این چارچوب نظری، از آنجا که درک جامع و واقع‌بینانه‌تری از نسبت نظریه و خط‌مشی به دست می‌دهد، می‌تواند بر نگرش‌های میان‌بردی که عمدتاً قائل بر وجود مناسبات تولیدکننده-مصرف‌کننده میان دانشگاهی و کارگزاران، ارجحیت داشته باشد. بر اساس رویکرد اریکسونی، سه ساحت کاربردی، مفهومی و نمادین در تبیین مناسبات میان کلان-نظریه و خط‌مشی، بدین نحو دسته‌بندی می‌شوند:

۱ - ساحت کاربردی: در ساحت کاربردی، انطباق مستقیم کلان-نظریه بر سیاست کلی مد نظر است؛ کلان-نظریه می‌تواند در سطح عمومی و استراتژیک راهنمای سیاستگذار باشد؛ مانند توصیه والتز به ائتلاف‌سازی (Waltz, 1981) و توصیه میرشایمر و والت به موازنه‌گری فراساحلی (Mearsheimer and Walt, 2016) که برگرفته از کلان-نظریه هرکدام از این متفکران است. در این زمینه هرناندازه دانش روابط بین‌الملل و قدرت تحلیل رئیس قوه مجریه و مشاوران نزدیک او بیشتر باشد، احتمال نهاده شدن سیاست‌های برگرفته از نظریات کلان روابط بین‌الملل نیز افزایش می‌یابد. این را می‌توان از تأثیری که دانشگاهیانی همچون هنری کیسینجر، زیگنیو برژینسکی و جوزف نای بر سیاست‌ورزی نیکسون، کارتر و کلیتون نهادند، درک کرد.

۲ - ساحت مفهومینه‌سازی: تمرکز دولت‌ها بر مفهوم‌پردازی سیاست بر اساس کلان-نظریه‌ها معمولاً در آغاز فعالیتشان بیشتر است. با گذشت زمان ذهنیت‌ها شکل گرفته و تغییر موضع سخت‌تر می‌گردد. مفاهیمی چون «توازن قوا»، «قدرت هوشمند»، «تک‌قطبیت»، «جهانی شدن» و «امنیت فراگیر» به سیاستگذاران کمک می‌کند تا محیط خود را درک کنند و به ذهنیت آنها ساختار می‌بخشد. تأثیرگذاری بر نحوه تفکر کارگزاران اصلی در مواجهه با مشکلات، به خودی خود نشانه بسیار واضحی از ارتباط میان کلان-نظریه و خط‌مشی است. هنگامی که داده‌ها اندک و عدم قطعیت بالاست، دولت‌ها برای تحلیل شرایط به کلان-نظریه‌های مورد وثوق خویش پناه می‌برند، چه این تفکر منجر به اجرای سیاست بشود یا نشود؛ بنابراین ممکن است موضع‌گیری رسمی دولتی متأثر از نظریات لیبرال باشد ولی سیاست عملی او واقع‌گرا.

۳ - ساحت نمادین: استفاده نمادین از ایده‌ها در مورد مشروعیت بخشیدن یا نقد یک سیاست تعیین شده، تعریف مجدد تعهدات، یا بسیج هواداران و تقویت حمایت‌گری آنهاست. درست مانند زمانی که وکلا در دادگاه از کارشناسان برای تأیید استدلال خود و برای بی‌اعتبارکردن استدلال طرف مقابل استفاده می‌کنند، کارگزاران اصلی نیز ممکن است از نظریات کلان برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های خود و سلب مشروعیت طرف مقابل بهره‌جویند. با این حال، استفاده نمادین از نظریه گاه به صورت پوششی تجلی می‌یابد مانند سیاست «مداخلات بشردوستانه» که بیشتر از منافع ژئواستراتژیک نشأت می‌گیرد تا اعتقاد واقعی به استفاده از زور برای دموکراتیک‌سازی و یا اصلاح دموکراسی.

در آخر ذکر این نکته ضروریست که با توجه به سیاست خارجی دولت‌های آمریکا در تاریخ معاصر، نواقعی‌گرایی و نئولیبرالیسم (چه در رقابت با یکدیگر و چه در هم‌زیستی باهم)، بیشترین تأثیر را بر سیاست خارجی ایالات متحده نهاده‌اند. از منظر تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکا، رئالیسم و لیبرالیسم به مثابه تئوری‌ها و راهبردهای سیاست خارجی در مرکز توجه قرار دارند. درحالیکه رئالیسم پارامترهای اصلی فکری و پرسش‌های علمی متمرکز بر آنارشی، قدرت و حکمرانی را فراهم می‌کند، لیبرالیسم چشم‌انداز مدرنیزاسیون را ارائه می‌کند (Ikenberry, 2009: 206). حتی رئالیست سخت‌گیری مانند هنری

کیسینجر اذعان دارد که لیبرالیسم ویلسونی؛ ایدئولوژی غالب یا به تعبیر او «ضربانگ رژه» سیاست خارجی آمریکا است (Kissinger 1994: 30). با این وجود میرشایمر تأکید می‌کند علی‌رغم اینکه لیبرال‌ها ارزش‌های اخلاقی عدم تعارض را ترویج می‌کنند، اما در نظم جهانی مبتنی بر آنارشی، «متأسفانه، حتی برای لیبرال دموکراسی‌ها نیز نمی‌توان از آنارشی فراتر رفت» (Mearsheimer 1990: 50). در نزد رئالیست‌های ساختاری و نئولیبرال‌ها یک درک مشترک از آنارشی بین‌المللی وجود دارد که در الزامات فقدان یک دولت جهانی و تلاش دولت‌ها برای تأمین امنیت خلاصه می‌شود (Grieco, 1988: 497). مع‌الوصف نئولیبرال‌ها معتقدند ایده آنارشی بیش از حد مورد تأکید قرار گرفته است در حالی که وابستگی متقابل نادیده گرفته شده است (Milner, 1991: 81). درحالی‌که واقع‌گرایان ساختاری بر تدابیر امنیتی تمرکز می‌کنند، نئولیبرال‌ها تأکید بیشتری بر اقتصاد دارند. به باور نئولیبرال‌ها وابستگی متقابل بین دولت‌ها بر الگوهای رفتاری آنها تأثیر مثبت می‌گذارد و نحوه همکاری دولت‌ها را تغییر می‌دهد. آنها با بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی از هژمونی لیبرال حمایت می‌کنند. همچنین نئولیبرال‌ها علی‌الاصول از دخالت مستقیم نظامی برای آنچه آنان گستراندن دموکراسی و حقوق بشر می‌خوانند دفاع می‌کنند (Keohane and Nye, 1977; Tarzi, 1998; Weart, 1998). این وضعیت ترکیبی ادراک‌سازی در سیاست خارجی آمریکا از نظر اریکسون دور نمانده و وی تأکید می‌کند که در لیبرال دموکراسی‌ها معمولاً یک نظریه-کلان انحصاری وجود ندارد بلکه چندین کلان-نظریه همزمان برای جلب نظر دولتمردان در رقابت با یکدیگر به سر می‌برند (Eriksson, 2014: 105).

### پیش‌زمینه تاریخی دوران تنش‌زدایی (دانات)

دانات نقطه کانونی سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر به شمار می‌آید اما ریشه‌های این نگرش به دوران آیزنهاور و هراس نابودی بر اثر یک جنگ تمام‌عیار هسته‌ای با شوروی باز می‌گردد. برای آمریکایی‌های دهه پنجاه خیلی دور از ذهن نبود که روزی انسان از صفحه روزگار محو شود؛ آنها نخستین بار انفجار هسته‌ای را در ۱۹۵۲ بصورت زنده از تلویزیون ملی آمریکا تماشا کردند و به خوبی واقف بودند که روس‌ها نیز از همین بمب‌ها دارند. این دغدغه سیاستمدار آمریکایی را وا می‌داشت تا به ساعت صفر اتمی بصورت جدی بیاندیشند علی‌الخصوص زمانی که از ترکیب ژست‌های تهدید آمیز جوزف استالین و شوروی‌هراسی سناتور جوزف مک‌کارتی ملغمه‌ای از رعب و وحشت و هیستیریا بر افکار عمومی غرب حاکم شده بود؛ افکار عمومی آمریکا نمی‌دانست کدام بدتر است؟ نابودی توسط بمب هسته‌ای و یا به زیر سلطه کشیده شدن توسط استالینسیم شوروی. با مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف به ظاهر اصلاح‌گرای طرفدار گفتگو با غرب، ایده‌هایی در آمریکا برای نوعی تنش‌زدایی (دانات) با مسکو مطرح شد. می‌توان این افکار را به دو دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول، افکار و اندیشه‌های افرادی مانند رئیس‌جمهور آیزنهاور و بعدها کارتر که دانات را به مثابه ابزاری برای تغییر رفتار اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی می‌کردند و دسته دوم که جان اف کندی پس از شکست خلیج خوک‌ها و همچنین نیکسون-کیسینجر آن را نمایندگی می‌کردند، دانات را فی‌نفسه دارای ارزش ذاتی می‌دانستند، چون احتمال بکارگیری بمب هسته‌ای را کاهش می‌داد و این به خودی خود، فارق از رقابت و دشمنی شرق و غرب دارای ارزش بود (Froman, 1991: 20-25). کندی در دوره سناتوری و اوایل ریاست جمهوری مدافع ایده صلح لیبرال بود، اما پس از خلیج خوک‌ها نظرش تعدیل یافت؛ هرچند کندی همچنان از گسترش نظامی ایالات متحده برای هموردی با شوروی دفاع می‌کرد اما از پس از بحران‌های کوبا در سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ به این جمع‌بندی رسید که «اکنون باید با این واقعیت روبرو شویم که ایالات متحده نه قادر مطلق است و نه دانای کل. ما تنها ۶ درصد از جمعیت جهان هستیم، نمی‌توانیم اراده خود را بر ۹۴ درصد دیگر بشریت تحمیل کنیم، نمی‌توانیم هر اشتباهی را اصلاح کنیم یا هر ضدیتی را برگردانیم و بنابراین راه‌حل آمریکایی برای همه مشکلات جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد» (Kennedy, 1961: 196). هرچند کندی تحت تأثیر «نظریه دومینو» نگران رشد کمونیسم در کشورهای درحال توسعه بود، ولی او به این ارزیابی رسیده بود که علت اساسی بی‌ثباتی در این کشورها شرایط اقتصادی و اجتماعی در خود کشورهای درحال توسعه است نه سیاست‌های شوروی (Kennedy, 1963). بنابراین دولت‌های درحال توسعه می‌بایست خود برای بهبود اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهایشان تلاش کنند تا کمونیست‌ها نتوانند از مسائل داخلی این کشورها به نفع جریان خود بهره‌جویند. در همین راستا کندی به پهلوی دوم فشار می‌آورد تا برنامه اصلاحات اقتصادی مدنظر اقتصاددانان غربی را در ایران به اجرا درآورد. محمدرضا

شاه از روابط ویژه دکتر علی امینی با واشنگتن اطلاع داشت و با اکره به نخست‌وزیری وی تن داده بود؛ شاه وانمود می‌کرد که با سکانداری امینی در زمینه اصلاحات مشکلی ندارد؛ ولی در عمل همواره مترصد فرصتی بود تا او را از میدان به در کند. در همین راستا وی با برجسته‌سازی خطر نفوذ و توسعه‌طلبی شوروی در منطقه، تلاش می‌کرد خود را به عنوان گزینه غیرقابل جایگزینی برای واشنگتن معرفی کند؛ از یک سو کندی را ترغیب کند که کمک‌های مالی و تسلیحاتی به نظام پهلوی را افزایش دهد و از سوی دیگر او را مجاب سازد که در مورد کیفیت و کمیت رفرم‌های اقتصادی با شاه کنار بیاید (Summitt, 2004: 565-567). شاه در نهایت با همین ترفند موفق شد علی امینی را در سال ۱۹۶۲ عزل و شخصی مطیع اوامر ملوکانه را بجایش منصوب کند بی‌آنکه اعتراضی از سوی کاخ سفید متوجه او گردد. پس از ترور جان اف کندی در سال ۱۹۶۳ و روی کار آمدن لیندن جانسون، فروش اسلحه به ایران افزایش قابل توجهی یافت؛ سفرهای شاه به مسکو و خریدهای نظامی از شوروی دولت جانسون را نگران کرده بود؛ مبادا سخت‌گیری بیش از حد در فروش نقدی و اعتباری سلاح، شاه را به مسکو متمایل سازد. پهلوی دوم در پاسخ به انتقاد آرمین می‌یر سفیر وقت آمریکا در تهران خاطر نشان کرد در حالی که یک هیئت کنگره در پی امضای معاهده منع آزمایش هسته‌ای در سال ۱۹۶۳ از مسکو بازدید کرده است، او «نمی‌خواهد در سرما رها شود» و بنابراین باید سیاست «همسایه‌مداری» را با مسکو پیش بگیرد (Johns, 2007: 70). علاوه بر این، پهلوی دوم شاهد بود که در جریان جنگ ۱۹۶۵ بر سر کشمیر، عضویت در پیمان سنتو برای پاکستان هیچ امتیاز امنیتی به همراه نداشت، از همین رو شاه از اوایل دهه شصت میلادی به خودیاری از طریق انباشت سلاح تمایل بیشتری پیدا کرده بود (Johns, 2007: 64-72). توافق شاه و جانسون بر سر فروش سلاح، به ویژه پس از اعلام عقب‌نشینی بریتانیا از منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۶۸ با اصرار بیشتری از سوی شاه دنبال شد. در دولت جانسون به جز رابرت کومر از شورای امنیت ملی که همواره با تردید به اشتباهی سببی‌ناپذیر شاه برای خرید اسلحه می‌نگریست، باقی دولتمردان همچون دین راسک وزیر خارجه و ژولوس هولمز و پس از او آرمین می‌یر سفرای آمریکا در تهران، رئیس‌جمهور را ترغیب می‌کردند که به تقاضای شاه برای خرید سلاح پاسخ مثبت دهد (McGlinchey, 2013: 233-235). مع الوصف بحران‌های داخلی آمریکای لیندن جانسون، نظیر اعتراضات چند صد هزار نفری ضد جنگ ویتنام و اعتراضات جنبش حقوق مدنی، آنچنان دولت او را به مسائل داخلی مشغول کرده بود که از ارائه استراتژی منسجمی در ارتباط با خاورمیانه و ایران بازماند (Bernstein, 1996: 379-425).

### دکترین نیکسون و سیاست دوستونی

ریچارد نیکسون در ۱۹۶۹ به کاخ سفید راه یافت. از یک سو ارتش آمریکا در باتلاق ویتنام گرفتار شده بود و از سوی دیگر بریتانیا عزم خود را برای عقب‌نشینی از منطقه خلیج فارس جزم کرده بود. این شرایط خلاء قدرتی را در منطقه نفت خیز خلیج فارس ایجاد می‌کرد که آمریکا در کوتاه‌مدت قادر به پر کردن آن نبود. دولت کارگر بریتانیا به رهبری هارولد ویلسون زیر بار هزینه‌های برجای مانده از امپراتوری ورشکسته بریتانیای کبیر کمر خم کرده بود و دیگر توان و اراده ایفای نقش یک ابرقدرت دریا- پایه را نداشت. مضاف بر اینکه جناح چپ حزب کارگر، آینده بریتانیا را درون خانواده اروپا می‌دید نه در امتداد ماجراجویی‌های پر هزینه ماورای «شرق سوئز» (Gause, 1985: 250). برای آمریکایی که پس از پایان جنگ جهانی دوم در پی تصاحب جایگاه بریتانیا در جهان بود، این رخداد اصولاً می‌توانست خوشایند باشد، اما نیکسون می‌بایست ابتدا تکلیف جنگ فرسایشی ویتنام را روشن می‌ساخت، جنگی در ساختار دو قطبی، بجای مانده از جان اف کندی و لیندن جانسون که منابع ارتش و دولت را در خود فرو می‌بلعید؛ دولت نیکسون مجبور بود برای تأمین هزینه‌های جنگ ویتنام و مقابله با تبعات منفی اقتصادی ناشی از جنگ، دست به چاپ دلار بی‌پشتوانه بزند. سیاستی که در نهایت نیکسون را واداشت تا در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ با صدور فرمانی یک‌جانبه از توافق نرخ ثابت دلار در برابر طلا موسوم به برتون وودز بیرون بیاید (Schoen, 2016: 156-157). آمریکا که خود از بنیانگذاران سیستم بین‌المللی برتون وودز بود، هنگامی که منافعش ایجاب کرد آن را زیر پا گذاشت. در اینجا می‌توان بهره‌گیری کارکردگرایانه نیکسون از نظریه رئالیسم تهاجمی را مشاهده نمود؛ در این زمینه تحلیل میرشایمر از متفکران رئالیسم تهاجمی در باره نحوه تعامل ابرقدرت‌ها با نهادها و توافقات بین‌المللی بسیار گویاست: «قدرت‌های بزرگ آن قوانین را مطابق با منافع خود می‌نویسند. اما زمانی که قوانین با منافع حیاتی دولت‌های مسلط مطابقت نداشته باشد، همان دولت‌ها یا آنها را نادیده می‌گیرند یا از نو می‌نویسند» (Mearsheimer, 2018: 9). در ژوئن ۱۹۷۰ محافظه‌کاران در انتخابات پارلمان بریتانیا

پیروز شدند و ادوارد هیث به نخست‌وزیری رسید. اما «شوک نیکسون» اقتصاد بیمار دولت بریتانیا را بیش از پیش با چالش مواجه ساخت تا جایی که هیث محافظه‌کار نیز سیاست ویلسون مبنی بر خروج از پایگاه‌های نظامی ماورای «شرق سوئز» را دنبال کرد (Robb, 2013: 30-33). در عرصه ساختار بین‌الملل، از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن، دولت نیکسون-کیسینجر گفتگوهای محدودیت تسلیحات استراتژیک موسوم به سالت را با شوروی کلید زده بود. گفتگوهایی که در ۱۹۷۲ منجر به انعقاد پیمان محدودیت موشک‌های ضد بالستیک (ABM) گشت. نیکسون-کیسینجر می‌خواستند با سیاست خارجی عمل‌گرایانه کاهش تنش موسوم به دتانت جلوی نفوذ شوروی را در منطقه بگیرند بی‌آنکه کار به رویاروی مستقیم و حمله اتمی بکشد، آنها در ضمن امیدوار بودند بریتانیا مدتی عقب‌نشینی از خلیج فارس را به تأخیر بیاورد تا شوروی از خلاء ناشی از از درگیری آمریکا در ویتنام برای بسط نفوذش در خاورمیانه بهره‌برداری نکند، اما لندن به این نگرانی‌ها توجهی نمی‌کرد. با اعلام نیت بریتانیا برای عقب‌نشینی از شرق سوئز در ۱۹۶۸ ناوهای شوروی در اقیانوس شروع به گشت‌زنی کردند. دولت آمریکا این تحرکات را نشانه روشنی از عزم مسکو برای گسترش نفوذ خود در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند ارزیابی کرد. با این حال، پیامدهای جنگ ویتنام مانع از حضور مؤثر ایالات متحده در دفاع از خلیج فارس می‌شد (Brannon, 1994: 4). سرانجام نیکسون در رویارویی با شرایط خاص آن زمان، نسخه تعدیل شده‌ای از خط‌مشی لیندن جانسون را در ارتباط با نظم منطقه‌ای خاورمیانه در پیش گرفت، در حالی که جانسون سیاست ایجاد موازنه میان ایران و عربستان را در دستورکار قرار داده بود، نیکسون با حمایت هم‌زمان از ایران و عربستان سعودی، بر استراتژی دوستونی که استفاده از قدرت‌های جانشین منطقه‌ای برای مقابله با نفوذ شوروی در منطقه را در سرلوحه کار قرار داده بود متمرکز گشت (Friedman, 2021: 2). ایران به عنوان متحد استراتژیک نظامی و عربستان سعودی شریک استراتژیک اقتصادی، بر این اساس درحالی‌که تجهیز ایران در جهت حمایت از نیروی جانشینی نظامی در منطقه بود، فروش تسلیحات به سعودی‌ها اساساً به منظور حمایت از سلطنت ملک فیصل در برابر اختلالات داخلی طراحی شده بود (Snyder, 1987: 110). منطق این رویکرد به وضوح در متن دکترین نیکسون مشهود است، استراتژی کلانی که ابتدا در سخنرانی ۱۹۶۹ در گوام و سپس در ۱۸ فوریه ۱۹۷۰، تحت عنوان «اولین گزارش سالانه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا» به کنگره ایالات متحده ارائه شد: «این پیام دکترینی است که من در گوام اعلام کردم - «دکترین نیکسون». تز اصلی آن این است که ایالات متحده در امور دفاع و توسعه متحدان و دوستان شرکت خواهد کرد، اما آمریکا نمی‌تواند - و نمی‌خواهد - همه نقشه‌ها را پایه‌ریزی کند، تمامی برنامه‌ها را طراحی کند، همه تصمیمات را اجرا کند و دفاع از تمامی ملت‌های آزاد جهان را بر عهده‌گیرد» (Nixon, 1970: 6). نیکسون در اینجا تلاش می‌کند با بینش متأثر از کلان-نظریه رئالیسم تدافعی از ایده ائتلاف‌سازی برای موازنه‌گری برای مفهوم‌سازی سیاست خارجی خود استفاده کند. سیاست دوستونی در واقع گونه‌ای غیرمتعارف از موازنه‌گری فراساحلی بود که ترکیبی از جانشینی و موازنه فراساحلی را در بر می‌گرفت؛ در تعریف کلاسیک موازنه فراساحلی، نیروی دریای ابرقدرت می‌بایست در نزدیکی سواحل استقرار یابد تا هر زمان که نیاز شد بتواند مداخله نظامی کند. آمریکا در آن زمان تنها دو ناو در سواحل بحرین مستقر کرده بود که توانایی انجام عملیات پیچیده پیاده‌سازی نیرو را نداشتند. در ضمن پایگاه دیگو گارسیا در اقیانوس هند هنوز به اندازه‌ای تجهیز نشده بود که بتواند نقش فراساحلی را ایفا کند (Wingerter, 1977). سیاست دوستونی نیکسون در عوض با برون‌سپاری موازنه‌گری به شاه، سلاح مورد نیاز ایران را با چنان سرعتی تأمین می‌کرد که گویی ایران بازوی نظامی آمریکاست و از این طریق، خلاء دریایی خود را پر می‌کرد. سیاست دوستونی طی سفر ۱۹۷۲ نیکسون و کیسینجر به ایران رسمیت و قطعیت بیشتری یافت، زمانی که نیکسون با افزایش تعداد مستشاران نظامی آمریکایی در ایران موافقت کرد و دسترسی شاه به برخی از پیچیده‌ترین فناوری‌های غیرهسته‌ای در زرادخانه نظامی ایالات متحده را تضمین کرد. شاه نیز در مقابل، پذیرفت که نقش کلیدی در حفاظت از منافع غرب در منطقه خلیج فارس ایفا کند (Sick, 2018: 238-239). پیوند با مکتب واقع‌گرایی تدافعی را می‌توان به خوبی در اکثر خط‌مشی‌های سیاسی دوارن نیکسون مشاهده نمود؛ نیکسون به عنوان رئیس ابرقدرت آمریکا با پیروی از منطق نظریات واقع‌گرا، با چین کمونیست وارد تعامل شد. در اینجا رابطه نظریه با خط‌مشی را می‌توان در توجیحات و براهین کیسینجر در باره چرایی سیاست چین آمریکا به خوبی مشاهده نمود: «هدف ما این بود که سیاست خارجی خود را از هرگونه احساسات‌گرایی پاک‌سازی کنیم. هیچ دلیلی وجود نداشت که ارتباط خود را با کشورهای بزرگ کمونیستی به اتحاد جماهیر شوروی محدود کنیم. ما به سمت چین حرکت کردیم نه برای جبران احساس گناه لیبرالیستی در مورد سیاست‌مان در قبال چین در اواخر دهه ۱۹۴۰، بلکه برای

شکل دادن به یک تعادل جهانی. این برای تباری علیه اتحاد جماهیر شوروی نبود، بلکه برای این بود که ما را در موقعیت متوازنی قرار دهد تا از آن برای اهداف سازنده استفاده کنیم؛ برای اینکه به هر یک از قدرت‌های کمونیستی سهمی در روابط بهتر با خود بدهیم» (Kissinger, 1992: 336). این برهان‌مندی‌های برگرفته از منطق واقع‌گرایی تدافعی که توأمان بر اهمیت تنش‌زدایی (دتان) و موازنه‌سازی از طریق ائتلاف تأکید می‌ورزید، در سیاست ایران نیکسون-کیسینجر نیز نمود آشکاری داشت. کیسینجر در سفر ۲۲ ژوئن ۱۹۷۲ به جمهوری خلق چین، طی دیداری با چوئن لای نخست وزیر وقت چین، اهمیت روابط آمریکا با شاه را به نحوی توصیف نمود که ذیل ساحت مفهومینه‌سازی بر اساس رویکرد اریکسونی مصداق می‌یابد: «در بُعد نظامی [شاه] ارتش بسیار مؤثری دارد و یک نیروی هوایی بسیار قابل توجه و هیچ یک از همسایگان وی قادر به شکست او نخواهد بود به جز اتحاد جماهیر شوروی. او به راحتی ارتش عراق را حتی با تجهیزات شوروی، شکست می‌دهد و اتحاد جماهیر شوروی خارج از چارچوب یک نبرد بزرگ نمی‌تواند به او حمله کند، البته او در اتحاد با ماست که در چنین موردی به آن پایبندیم. ایران برای این منطقه یک محور اتکاست» (Phillips & Keefer, 2006: 977). شاه حتی پیش از روی کار آمدن نیکسون نیز همگام با عقب‌نشینی بریتانیا، برای ایفای نقش ابرقدرت منطقه‌ای تلاش می‌کرد؛ این موضوع در مکاتبات لیندن جانسون رئیس‌جمهور وقت با هربرت همفری معاون رئیس‌جمهور و والت روستو مشاور امنیت ملی قابل مشاهده است؛ شاه از اواخر دهه شصت میلادی به کرات تمایل خود برای ایفای نقش موازنه‌گری نیابتی را ابراز کرده بود (Patterson, Howland and United States, 1999). در همین راستا و در چارچوب پیمان سنتو، شاه همکاری‌هایی را با کشورهای عضو برای ایجاد یک سپر امنیتی در برابر نفوذ شوروی انجام می‌داد؛ در اواسط دهه ۱۹۶۰، پهلوی دوم در همکاری مخفیانه با تل آویو و ریاض، از نیروهای امام بدر در یمن حمایت می‌کرد تا شورشیان طرفدار جمال عبدالناصر که دوست مسکو بود را سرکوب کنند (Gasiorowski, 1991: 124-125). بنابراین ارتقاء جایگاه ایران در سیاست دوستونی تا حد زیادی ناشی از تلاش شاه برای اثبات کارآمدی در زمینه مقابله با کمونیسم در منطقه بود. در زمینه سیاست دوستونی نیکسون، می‌توان به عملیاتی که نظام شاه در عراق و عمان انجام داد اشاره کرد. در سال ۱۹۷۲ تنها یک ماه پس از امضای توافقنامه ۱۵ ساله دوستی و همکاری‌های دوجانبه میان رژیم بعث عراق با اتحاد جماهیر شوروی، شاه در هماهنگی با سازمان سیا و رژیم صهیونیستی حمایت تسلیحاتی از مخالفان کرد عراقی را آغاز کرد. همچنین در عمان، ارتش شاه از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ به سلطان قابوس کمک کرد تا شورشیان چپ‌گرا را شکست داده و نظام نوپای نزدیک به غرب را تحکیم بخشد (Brannon, 1994: 5).

### جنگ اکتبر، نقطه عطف سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر

در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ میان مصر و اسرائیل، کشورهای عرب عضو اوپک به تلافی حمایت مستقیم آمریکا از رژیم صهیونیستی فروش نفت به این کشور و دیگر کشورهای غربی را برای مدتی متوقف کردند؛ مسئله‌ای که افزایش چهاربرابری قیمت نفت را در پی داشت. شاه به این تحریم نپیوست ولی از افزایش قیمت نفت سود فراوانی برد که بخش عمده‌ای از آن را به خرید گسترده تسلیحاتی و مداخله بیشتر در منطقه اختصاص داد تا جایی که فروش تسلیحات به ایران بین سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ یک سوم فروش تسلیحات آمریکا به جهان را تشکیل می‌داد (Yetiv, 2008: 31). جنگ اکتبر را می‌توان از لحاظ سطح و کیفیت مداخله آمریکا یک نقطه عطف تاریخی به‌شمار آورد؛ نیکسون متوجه شد که رژیم صهیونیستی با یک تهدید جدی مواجه است؛ تعداد تانک‌های سوریه تقریباً ده به یک از تانک‌های اسرائیلی بیشتر بود و در نزدیکی کانال سوئز، چند صد پیاده‌نظام اسرائیلی در مقابل یک ارتش هشتاد هزار نفری مصر قرار گرفته بودند. در ضمن علاوه بر حمایت مالی ۹ کشور جهان عرب، سوریه و مصر از حمایت تسلیحاتی و سیاسی مسکو نیز برخوردار بودند. اما علی‌رغم این صف‌کشی‌ها و به‌رغم گرفتارهای پرونده واترگیت، نیکسون بدون هیچ‌گونه تردیدی قاطعانه در کنار اسرائیل ایستاد؛ به فرمان او بزرگترین عملیات حمل و نقل هوایی سلاح پس از جنگ جهانی دوم، برای کمک رسانی به رژیم صهیونیستی انجام شد (Schoen, 2016: 79-80). در نهایت اسرائیل با مداخله آمریکا توانست در جنگ دست برتر یابد و لشکر سوم مصر را در غرب کانال سوئز محاصره کند. نیکسون پیشنهاد آتش بس برژنف را پذیرفت اما با سیاست مسکو برای ارسال نیروی نظامی «حافظ صلح» شدیداً مخالفت کرد و برای پیشگیری از چنین سناریویی، علاوه بر اعلام سطح سوم آماده باش کامل نظامی و ارسال ناو هواپیمابر به منطقه، آمریکا را تا



آستانه جنگ هسته‌ای با شوروی پیش برد (Blechman and Hart, 1982). در همین راستا، کیسینجر در کنفرانس مطبوعاتی ۲۵ اکتبر ۱۹۷۳ تنها ساعاتی پس از آنکه آناتولی دوبرینین سفیر شوروی در ایالات متحده پیام تهدید آمیز و اخطار نهایی برژنف را به او ابلاغ کرد، با لحنی مقابله جویانه اعلام کرد: «هر دوی ما [آمریکا و شوروی]، دیر یا زود، باید متوجه شویم که مسائلی که امروزه جهان را از هم جدا کرده است و مسائل پیش رو، فاجعه بی‌نظیر یک جنگ هسته‌ای را توجیه نمی‌کند» (Blechman and Hart, 1982: 143). با پافشاری آمریکا، سرانجام برژنف از مواضع خود عقب نشینی کرد و آتش‌بسی با شرایط مد نظر کاخ سفید برقرار شد. برخلاف رویکرد غالب خط‌مشی سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر که از منطق واقع‌گرایی تدافعی پیروی می‌کرد، رفتار آمریکا در جریان جنگ اکتبر به شدت برگرفته از رئالیسم تهاجمی بود؛ هرچند اکثر راهبردهای سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر تا آن زمان، نظیر نزدیکی به چین کمونیست، دانات با شوروی، عقب‌نشینی از ویتنام و سیاست دوستونی با بهره‌گیری از ادبیات نظریه واقع‌گرایی تدافعی بهره می‌برد. در مورد جنگ ۱۹۷۳، این جفت سیاسی، منطق پیشین را کنار زده و در قامت یک واقع‌گرای تهاجمی ظاهر شدند. این جنگ تبعات دیگری نیز داشت؛ تحریم نفتی ۱۹۷۳ شاه را متوجه عطش سیری‌ناپذیر غرب برای نفت ساخت؛ دو ماه پس از شروع جنگ، هنگامی که مقامات ایران تصمیم گرفتند برای چهاردرصد فروش سالیانه نفت ایران، مزایده برگزار کنند هیچگاه گمان نمی‌کردند رقم‌های پیشنهادی به هفده دلار برای هر بشکه برسد، قیمت نفت سبک ایران تا آن زمان از آن بشکه ای پنج دلار و نیم فراتر نرفته بود (Smith, New York Times, December 12, 1973). درآمد نفتی ایران از صادرات نفت از ۳٫۶ میلیارد دلار در ۱۹۷۲ به نزدیک به ۲۱ میلیارد دلار در ۱۹۷۴ افزایش یافت و از آن پس تا پایان حکومت پهلوی درآمد کشور از محل فروش نفت بطور متوسط ۲۰ میلیارد دلار در سال بوده است (Bina, 2017: 72). با این وجود نیکسون و کیسینجر کماکان از شاه حمایت می‌کردند؛ شکست‌ها و ناکامی‌های پی در پی آمریکا در خاور دور، صعود احزاب کمونیست در اروپای جنوبی و عدم انسجام اعضای جامعه اروپا در مواجهه با بحران نفتی ۱۹۷۳، باعث شده بود آمریکای نیکسون-کیسینجر به ایران به عنوان تنها نمونه کارآمد در میان متحدان خود بنگرد و به سیاست نفتی شاه به دیده اغماض بنگرند. درضمن بخش عمده‌ای از درآمد ایران بصورت قراردادهای پرسود نظامی و تجاری به خزانه آمریکا باز می‌گشت و این امر بازیگری شاه در اوپک در جهت افزایش قیمت نفت را تحمل‌پذیر می‌ساخت. نیکسون-کیسینجر همچنین برای دورزدن وزارت دفاع ایالات متحده، تصمیم‌گیری در مورد فروش اسلحه را به اداره‌ای درون وزارت خارجه محول ساختند (Cooper, 2012: 215). با سرازیر شدن دلارهای بادآورده نفتی به خزانه ایران، سیاست خارجی پهلوی دوم به طرز اغراق‌آمیزی تجدیدنظرطلبانه شد. شاه با پیشبرد ابتکار عمل‌هایی در منطقه شرق سوئز تلاش می‌کرد خود را به متحدی بی‌بدیل برای آمریکا تبدیل کند و فراتر از خلیج فارس در آفریقا، جنوب آسیا و حوزه ایندوپاسفیک نیز دست به قدرت‌افکنی بزند (Bronson, 2006; Mohammadally, 1979; Ramazani, 1976). ناگفته نماند که رفتار فرصت‌طلبانه نیکسون و کیسینجر نیز در بلندپروازی پهلوی دوم بسیار موثر بود؛ تا زمانی که جایگزینی برای شاه نمی‌یافتند نه تنها ژست‌های غرورآمیز شاه را تحمل می‌کردند، بلکه مجیز او را نیز می‌گفتند. پیوندهای مالی و منافع تجاری میان دربار و کثیری از سیاستمداران و افراد ذی‌نفوذ آمریکایی و روابط شخصی شاه با نیکسون در ایجاد و تحکیم روابط میان شاه و دولت نیکسون نقش به‌سزایی داشت (Bill, 1988: 209-215). پس از استعفای نیکسون و روی کار آمدن خودکار معاون او جراللد فورد، کاخ سفید به تدریج به سمت تجدیدنظر در روابط با شاه حرکت کرد. فورد در مورد سیاست قیمت‌گذاری نفت توسط اوپک به نسبت سخت‌گیرانه‌تر از نیکسون عمل می‌کرد همچنین او تا پیش از رسیدن به مسند ریاست‌جمهوری آشنایی نزدیکی با شاه نداشت در حدی که در جلسه مورخه ۷ فوریه ۱۹۷۵ از کیسینجر راجع به سن، محل تحصیل و چگونگی به قدرت رسیدن شاه می‌پرسد و کیسینجر ضمن پاسخ به دو سؤال اول ادامه می‌دهد: «پدر بزرگش گروهان بود. او در جوانی مسئولیت را بر عهده گرفت و توسط مصدق چپ‌گرا اخراج شد. سپس مصدق با کمک سیا سرنگون شد و شاه دوباره بر تخت نشست. خودش مستقیماً کشور را اداره می‌کند. او یک خودکامه تمام عیار است، اما مردی است با بینش جهانی. او متقاعد شده است که ما نمی‌توانیم جنگ دیگری در خاورمیانه را از ساختارهای پایگاه خود انجام دهیم. بنابراین او در فکر خرید تانکر ۷۴۷ برای کمک به ماست. او دوست خوب ایالات متحده است مگر در مورد فشار نفت. او نمی‌تواند تولید نفت خود را کاهش دهد زیرا به درآمدش نیاز دارد.» (Ford, Kissinger, Shultz: February 7, 1975). مع‌الوصف با نزدیک شدن به انتخابات ۱۹۷۶ ریاست‌جمهوری آمریکا انتقادات از شاه در دالان‌های قدرت واشنگتن بالا گرفت. رضانی در مقاله‌ای که در همان سال منتشر شد،

شرایط آن دوره را اینچنین توصیف می‌کند: «رژیم شاه در گذشته محبوب مطبوعات آمریکا بود، اما از زمان انفجار قیمت نفت، مورد اتهامات فزاینده‌ای علیه سیاست خارجی و داخلی خود قرار گرفت. به عنوان مثال، جک اندرسون چندی پیش شاه را روان‌کاوی کرد و گزارش داد که رفتار نادرست او احتمالاً مظهري است از دوران کودکی ناخوشایند زیر سایه پدری سلطه‌گر! برخی دیگر نیز در ایالات متحده و سایر نقاط غرب به نظر می‌رسد این روزها از بازی با اعداد زندانیان سیاسی در ایران، از ۳۰۰۰۰ تا ۱۷۰۰۰۰ نفر، لذت می‌برند» (Ramazani, 1976: 322). کفه عربستان در سیاست دوستونی در حال سنگینی بود و شاه نیز این مسئله را درک کرده بود از همین رو تمام تلاش خود را می‌کرد تا خرید نفت ایران توسط آمریکا افزایش یابد (Ford, Pahlavi and Kissinger: May 15, 1975).

### کارتر و فقدان استراتژی کلان

پیروزی لب‌مرزی جیمی کارتر دموکرات بر جerald فورد جمهوری خواه تا حد زیادی نتیجه رأی سلبی آمریکا به عملکرد اقتصادی ریچارد نیکسون، رسوایی واترگیت و عفو نیکسون مستعفی توسط رئیس جمهور فورد بود. سیاست خارجی کارتر آمیزه‌ای غیرمتجانس از واقع‌گرایی سیاسی، مسیحیت لیبرال و نئولیبرالیسم سیاسی بود. این عدم‌تجانس در انتخاب اعضای سیاسی کابینه وی نیز مشهود بود؛ از یک سو برژینسکی، مهاجر لهستانی و استاد دانشگاه به شدت ضد شوروی را به سمت مشاور امنیت ملی منصوب می‌کند و از سوی دیگر سایروس ونس که به دیپلماسی محتاطانه و صبورانه شهرت داشت را به عنوان وزیر خارجه خود بر می‌گزیند و در نهایت هارولد براون، یک دانشمند هسته‌ای بروکرات که شدیداً به موازنه‌گری درونی (نظامی) وابسته بود را به منصب وزیر دفاع می‌گمارد. فراتر از این، شخص کارتر نیز دارای شخصیتی مذبذب بود؛ او به عنوان رهبر این کابینه ناهمگون همواره تلاش می‌کرد برای سیاست‌های غالباً رئالیستی خود توجیحات لیبرالیستی و گاهاً مذهبی دست و پا کند، اما اغلب در همراه‌سازی افکار عمومی ناکام می‌ماند. بازگرداندن حاکمیت کانال به کشور پاناما یکی از این تصمیمات بود؛ گرچه به ظاهر با دلایل اخلاقی اتخاذ گردیده بود اما اکثریت مردم آمریکا مخالف آن بودند (Smith and Hogan, 1987). ضمناً، علی‌رغم ظاهر اخلاقی این تصمیم، واقعیت این بود که در مقطع زمانی ریاست جمهوری کارتر، کانال پاناما آن اهمیت سابق را برای واشنگتن نداشت، حجم تجارت دریایی آمریکا از طریق کانال به یک ششم تنزل یافته بود و امکان عبور ناوهای جدید و بزرگ‌تر آمریکایی از کانال وجود نداشت (Lowenthal, 1987). در زمینه سیاست موسوم به حقوق بشر، متحدان آمریکا مانند کره جنوبی، شیلی، السالوادور، نیکاراگوئه، شاه ایران و اوگاندا به دلیل سرکوب مخالفان مورد عتاب و بعضاً تحریم قرار گرفتند. جیمی کارتر در سخنرانی کلیدی تابستان ۱۹۷۷ خود در دانشگاه نوتردام پنج اصل سیاست خارجی دولتش را چنین تبیین می‌کند: «نخست، سیاست ما باید تعهد اساسی مردم ما برای ترویج آرمان حقوق بشر را منعکس سازد. سپس، سیاست ما باید مبتنی بر همکاری نزدیک میان دموکراسی‌های صنعتی جهان باشد، زیرا ما ارزش‌های یکسانی داریم و با هم می‌توانیم به تحقق زندگی مناسب‌تری برای همگان کمک کنیم. بر اساس یک توان دفاعی قوی، سیاست ما باید به دنبال بهبود روابط با اتحاد جماهیر شوروی و چین به روش‌هایی باشد که هم جامع‌تر باشد هم متقابل‌تر. حتی اگر نتوانیم شکاف‌های ایدئولوژیک را التیام بخشیم، باید به سازش‌هایی برسیم که خطر جنگ را کاهش دهد. همچنین، سیاست ما باید به کشورهای در حال توسعه برای کاهش آلام و شکاف غنی و فقیر کمک کند. در نهایت، سیاست ما باید همه کشورها را تشویق کند تا فراتر از منافع ملی محدود قد علم کنند و برای حل مشکلات سترگ جهانی مانند تهدید جنگ هسته‌ای، نفرت نژادی، مسابقه تسلیحاتی، آسیب‌های زیست‌محیطی، گرسنگی و بیماری با یکدیگر همکاری کنند» (NYT: May 23, 1977). بهره‌گیری نمادین کارتر از ایده حقوق بشر تلاشی بود از سوی او برای مشروعیت‌بخشی به ایالات متحده و سلب اعتبار از شوروی علی‌الخصوص در شرایطی که اعتبار داخلی و بین‌المللی آمریکا به دلیل فجایعی که در ویتنام رخ داده بود، بشدت آسیب دیده بود. در همین راستا مفهومینه کردن براین با بهره‌جویی از نظریه صلح لیبرال و همکاری نزدیک میان «دموکراسی‌های صنعتی»، ساختار ذهنی و ادراک محیطی کارتر را نمایان می‌سازد؛ ایده آل کارتر زمانی بود که تیم دموکراسی‌های غربی به رهبری آمریکا، جهان را تحت سلطه خود درآوردند، اما او برای تحقق این سلطه، نیازمند تنش‌زدایی هسته‌ای با شوروی بود تا منابع ارزشمند بیهوده هدر نرود. در این سخنرانی کلیدی، کارتر حتی پیشنهاد جهان‌عاری از سلاح هسته‌ای را ارائه می‌کند، پیشنهادی که هیچکدام از رؤسای جمهور

قبل از او ارائه نکرده بودند. او تنش‌زدایی هسته‌ای را برای بسط مدل غربی در جهان ضروری می‌پنداشت و نوعی از دتانت را دنبال می‌کرد که به بر اثر آن شوروی به تدریج استحاله و هژمونی لیبرال آمریکا محقق گردد.

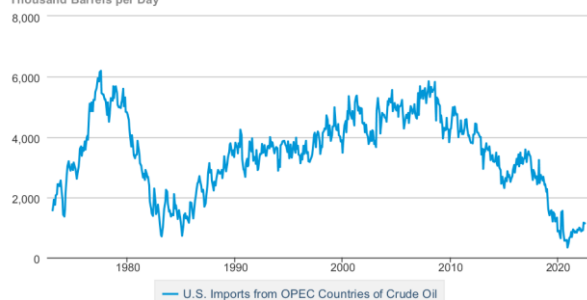
مع الوصف رویکرد «حقوق بشری» کارتر مورد انتقاد شدید جمهوری خواهانی مانند پروفیسور جان کرکپاتریک استاد وقت دانشگاه جرج تاون و سفیر آمریکا در سازمان ملل در زمان ریگان قرار گرفت که باور داشتند فشار حقوق بشری بر استبداد سستی، موجب تضعیف این متحدین مستبد آمریکا در برابر اپوزیسیون چپ‌گرای انقلابی خواهد شد (Kirkpatrick, 1979). به عبارت دیگر آنچه سه سال نخست ریاست جمهوری کارتر را با نیکسون متمایز می‌کند فقر استراتژی کلان یا دکترین سیاست خارجی منسجم است، فقدان آن که کارتر دیر هنگام متوجه آن می‌گردد.

### نفت و ساحت کاربردی سیاست خاورمیانه‌ای دولت کارتر

در خاورمیانه عمده تلاش‌های جیمی کارتر بر امنیت انرژی و عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی متمرکز گشته بود، اما نفت در این میان نقطه کانونی بود که تلاش کارتر برای توافق صلح میان مصر و اسرائیل نیز در مدار آن می‌چرخید؛ کارتر زمانی به ریاست جمهوری رسید که کشورش به شدت به نفت خاورمیانه وابسته شده بود بنابراین واشنگتن توان تحمل یک شوک نفتی نظیر آنچه در ۱۹۷۳ رخ داد را نداشت. کارتر تلاش می‌کرد با ایجاد صلح میان اسرائیل و مصر بستر وقوع مجدد چنین شوکی را برچیند. برای درک بهتر اولویت نفتی جیمی کارتر بایستی توجه داشت که واردات نفت آمریکا از ابتدای دهه ۱۹۷۰ به شدت افزایش یافت تا جایی که در سال ۱۹۷۶ چهل و دو درصد از کل نفت مصرفی ایالات متحده از طریق واردات تأمین می‌شد. با ادامه این روند در زمستان ۱۹۷۷ وابستگی ایالات متحده به نفت وارداتی به بیش از از پنجاه درصد رسید (Rubin, 1980: 139-140). در ۱۹۷۷ حدود هشتاد درصد نفت وارداتی آمریکا از کشورهای عضو اوپک تأمین می‌شد. عربستان سعودی، نیجریه، ونزوئلا و لیبی تقریباً نیمی از واردات نفت خام و فرآورده‌های نفتی ایالات متحده را در نیمه اول سال ۱۹۷۷ به خود اختصاص دادند، در مقایسه ایران در همان سال حدود ۱۴ درصد کل واردات نفت خام آمریکا را تأمین می‌کرد (EIA, 2022). مقایسه دو نمودار زیر به نقل از سازمان اطلاعات انرژی آمریکا، اوج‌گیری واردات نفت از اوپک در دهه هفتاد میلادی و سهم ایران از این واردات را به خوبی نشان می‌دهد. این مسئله در چرخش کارتر بسوی عربستان تأثیر اساسی داشت. قابل ملاحظه آنکه رکورد ۱۹۷۷ واردات نفت آمریکا از کشورهای عضو اوپک دیگر هیچ‌گاه در تاریخ تکرار نشد.

U.S. Imports from OPEC Countries of Crude Oil

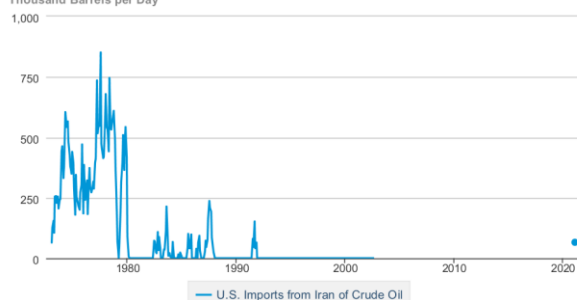
Thousand Barrels per Day



eia Source: U.S. Energy Information Administration

U.S. Imports from Iran of Crude Oil

Thousand Barrels per Day



eia Source: U.S. Energy Information Administration

کارتر نظام پهلوی دوم را باثبات و شخص شاه را حافظ منافع آمریکا در منطقه می‌پنداشت و تا چندماه پیش از انقلاب اسلامی نیز از او حمایت می‌کرد. اما کارتر مانند نیکسون قائل به جایگاه ژاندارمی خلیج فارس برای شاه نبود؛ هرچند سیاست دوستونی کارایی خود را در سرکوب تنش‌های منطقه‌ای نشان داده بود و به عنوان سنگری در برابر نفوذ شوروی عمل می‌کرد، تحریم نفتی ۱۹۷۳-۱۹۷۴ محدودیت‌های این استراتژی را آشکار ساخته بود (Brannon, 1994: 7). نفت خاورمیانه و تأمین امنیت انرژی آمریکا به قدری برای کارتر حیاتی بود که او ترجیح می‌داد در حوزه نظامی آمریکا مستقیماً وارد عمل شود تا از استمرار امن جریان نفت بسوی آمریکا اطمینان حاصل کند. از همین رو در اوت ۱۹۷۷، کارتر نخستین بار ایده ایجاد نیرویی

تحت عنوان کارگروه مشترک استقرار سریع<sup>۱</sup> (RDJTF) را مطرح ساخت که مداخله مستقیم و سریع آمریکا در مناطقی خارج از قلمرو ناتو و کره را تسهیل می‌کرد. در اکتبر ۱۹۷۹ این کارگروه نظامی رسماً تاسیس شد (Meadows, 2002: 51-52). با این حال، کارگروه استقرار سریع تا اوایل دهه هشتاد بیشتر جنبه نمادین داشت تا واقعی، و کاخ سفید در عملیاتی کردن آن تعلل می‌ورزید؛ نگرانی از تلقی تحریک‌آمیز توسط شوروی و اصرار نظام شاه بر حفظ جایگاه قدرت منطقه‌ای از مهمترین دلایل این تعلل بود. عملیات پنجه عقاب (عملیات طبس) در تابستان ۱۹۸۰ نخستین عملیات این نیرو بود که با شکست مواجه شد. سرانجام در سال ۱۹۸۳ در دوره اول ریاست جمهوری رونالد ریگان طرحی که دولت او در ۱۹۸۱ به کنگره تقدیم کرده بود به تصویب رسید و این نیرو تحت عنوان فرماندهی مرکزی ایالات متحده (USCENTCOM) سازماندهی مجدد شد (Brannon, 1994: 6-7). همانطور که اشاره شد تیم سیاست خارجی کارتر جمع اعداد بود و همین مسئله در نهایت به تصمیم‌گیری‌های با نتایج خلاف انتظار انجامید؛ کارتر در ادامه سیاست دتانت تلاش زیادی انجام داد تا پیمان کاهش موشک‌های قاره‌پیمای اتمی موسوم به سالت دو را به سرانجام رساند و تا پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی، کارتر بر این عقیده بود که واشنگتن قادر است از طریق مذاکره با مسکو، تا حد زیادی رقابت‌های دو ابرقدرت را کنترل کند و نظم لیبرال را در جهان حاکم سازد. اما در عین حال، توسعه چشم‌گیر برنامه نظامی شوروی او را تحت فشار اعضای کابینه، خصوصاً وزیر دفاع قرار داده بود تا دست به مقابله به مثل بزند. کارتر در کتاب خاطراتش به وضوح بیان می‌کند که در مسئله افزایش بودجه نظامی یکی از دغدغه‌های اصلیش عکس‌العمل مسکو بود (Carter, 1982: 223). مع‌الوصف در پاییز ۱۹۷۸ کارتر به پیشنهاد وزیر دفاعش با افزایش بودجه نظامی سال بعد موافقت کرد و در تابستان همان سال، اجلاس سران ناتو در واشنگتن را برگزار نمود و از اعضا خواست که سهم‌شان از بودجه ناتو را افزایش دهند (Goldberg, 1984: 135, 429)، تصمیماتی که برای کرملین بسیار تحریک‌آمیز بود (Strong, 2016). در خاورمیانه سیاست کارتر تا حد زیادی تحت تأثیر اقتضائات امنیت انرژی آمریکا قرار داشت. بنابراین روابط نزدیک با دو قدرت بزرگ اوپک یعنی ایران و عربستان برای کارتر اهمیتی مضاعف داشت. می‌توان گفت در دوره کارتر رویکرد دوستونی با توجه به افزایش وزن سیاسی-امنیتی نفت در محاسبات استراتژیک آمریکا باز تفسیر شد؛ نگرانی اصلی آمریکا دیگر نه نفوذ کمونیسم که تهدید جریان صدور نفت توسط شوروی بود. پس از سقوط شاه، جایگاه عربستان سعودی در محاسبات استراتژیک آمریکا ارتقاء یافت. عربستان سعودی به دلیل حجم عظیم منابع نفتی، قدرت مالی، نفوذ بر دیگر کشورهای عربی و مخالفتش با کمونیسم، برای ایالات متحده از اهمیت بالایی برخوردار گشته بود. از ۱۹۷۳ به بعد، دولت‌های نیکسون-فورد و کارتر تلاش بسیاری به ایجاد بهترین روابط ممکنه با عربستان سعودی مصروف داشتند. سعودی‌ها نیز به نوبه خود از توان منحصر به فردشان در اوپک برای پایین نگه داشتن قیمت نفت در مواقع لزوم و نزدیکی بیشتر به آمریکا استفاده می‌کردند. به عنوان مثال، کارتر که در برابر تلاش شاه برای خرید آواکس تعلل می‌ورزید، تقاضای عربستان سعودی برای خرید اف ۱۵ را یک‌جا با درخواست مصر و اسرائیل برای خرید اسلحه به کنگره می‌فرستد تا بر لابی صهیونیستی که مخالف این معامله بود غلبه کند و از تصویب آن اطمینان حاصل کند (Campbell, 1978: 626). با سقوط شاه و اوج‌گیری بحران سفارت آمریکا کارتر در نوامبر ۱۹۷۹ واردات نفت از ایران را متوقف کرد و در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۹، رئیس جمهور جیمی کارتر برای ایراد یک سخنرانی مهم به تلویزیون ملی رفت تا در باره «بحران انرژی» ناشی از قطع واردات نفت ایران که باعث تورم، گرانی و ایجاد صف‌های طولانی پمپ بنزین شده بود با مردم آمریکا سخن بگوید؛ بحرانی که به تعبیر او «به شیوه زندگی آمریکایی» آسیب وارد کرده بود. کارتر «حریص بودن و مصرف‌گرایی» و همچنین «چند-دستگی و خودخواهی» آمریکایی‌ها را محکوم کرد. او تأکید کرد که این «بحرانی است که به قلب و روح اراده ملی ما ضربه می‌زند». کارتر که خود را فراتر از یک سیاستمدار، در قامت یک موعظه‌گر تصور می‌کرد، معتقد بود که آمریکایی‌ها تنها زمانی می‌توانند بحران انرژی را حل کنند که از منافع شخصی خود فراتر رفته، از منافع جمعی پیروی کنند، او همچنین تأکید کرد: «ما ملتی بودیم که به سخت کوشی، خانواده محوری، جوامع به هم پیوسته و ایمان به خدا افتخار می‌کرد، اکنون در بسیاری موارد تمایل به پرستش خودخواهی و مصرف داریم. هویت انسان دیگر نه با آنچه که انجام می‌دهد، بلکه با آنچه که در تملک دارد است تعریف می‌شود. اما ما کشف کرده‌ایم که دارایی و مصرف، اشتیاق ما به معنا را ارضا نمی‌کند. ما آموخته‌ایم که انباشتن کالاهای مادی

نمی‌تواند خلاء زندگی‌هایی را که هیچ اعتماد یا هدفی ندارند پر کند.» (Carter: July 15, 1979). در اینجا کارتر تلاش می‌کند با مفهومی سازی استدلال خود بر اساس رویکرد لیبرالیسم مسیحی، شکست‌های سیاسی و ناکامی‌های اقتصادی خود را توجیه کند و آن را به گردن مردم بیاندازد.

تا پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی، کارتر بیش از آنکه روابط با کشورها را در قالب رقابت بلوک شرق و غرب تفسیر کند، آنها در چارچوب پارادایم شمال-جنوب معنی می‌کرد اما آنچه بعدها به عنوان دکترین کارتر (ژانویه ۱۹۸۰) در پی تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ اعلام شد، نشان از تحول در این دیدگاه داشت. تا جایی که به خلیج فارس و ایران مربوط می‌شد آنچه همچنان نقش محوری را برای آمریکا ایفا می‌کرد مسئله نفت بود. کارتر در آخرین خطابه «وضعیت کشور» خود در ژانویه ۱۹۸۰ (دکترین کارتر)، تأکید می‌کند: «منطقه‌ای که اکنون توسط نیروهای شوروی در افغانستان تهدید می‌شود، از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار است: بیش از دو سوم نفت قابل صدور جهان را در خود جای داده است. تلاش شوروی برای تسلط بر افغانستان، نیروهای نظامی شوروی را به ۳۰۰ مایلی اقیانوس هند و نزدیک به تنگه هرمز رسانده است، آبراهی که بیشتر نفت جهان باید از طریق آن جریان یابد. اتحاد جماهیر شوروی اکنون در حال تلاش برای تحکیم موقعیتی استراتژیک است که خطری جدی برای حرکت آزاد نفت خاورمیانه به شمار می‌رود.» (Meyerowitz, 2003: 235). کارتر همچنین در سخنرانی خود اعلام کرد که ایالات متحده علیه هر کشوری که بخواهد بر منطقه خلیج فارس تسلط یابد، از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد. در سطح ساختاری این دکترین تغییری چشم‌گیر در سیاست خارجی کارتر ایجاد کرد که از ابتدای ریاست جمهوری بر پیگیری دتانت با اتحاد جماهیر شوروی متمرکز گشته بود. دکترین کارتر تا حدودی تداعی‌کننده دکترین مونرو در قرن نوزدهم بود که هژمونی ایالات متحده بر قاره آمریکا را به بهانه مقابله با استعمارگران اروپایی توجیه می‌کرد. کارتر نیز با شناسایی شوروی به عنوان یک قدرت متخاصم و متجاوز، صراحتاً اعلام می‌کرد که ایالات متحده برای دفاع از آنچه منافع خود در منطقه خلیج فارس می‌داند دست به اقدام نظامی خواهد زد (Magoc & Berstein, 2015: 1326-1327). همچنین در اینجا ما شاهد بهره‌گیری کارتر از استدلال‌های واقع‌گرایی تهاجمی برای توجیه مهار شوری در خلیج فارس هستیم، رویکردی که دتانت را به محاق برد و باعث شد رئیس‌جمهور پیشنهاد تصویب سالت ۲ را از کنگره پس بگیرد. اما در عین حال کارتر در همین سخنرانی، مکرراً در سطح نمادین، به تعهد آمریکا بر دفاع از حقوق بشر و بسط دموکراسی تأکید می‌ورزد و تلاش می‌کند خروج ایران از محور آمریکا و شکست پروژه دتانت با شوروی را با یادآوری مواردی همچون بهبود روابط با چین کمونیست جبران کند: «ما همچنین حوزه دوستی خود را گسترش داده‌ایم. تعهد عمیق ما به حقوق بشر و برآوردن نیازهای انسانی، روابط ما را با بیشتر کشورهای جهان سوم بهبود بخشیده است. تصمیم ما برای عادی‌سازی روابط با جمهوری خلق چین به حفظ صلح و ثبات در آسیا و در غرب اقیانوس آرام کمک خواهد کرد» (Carter: January 23, 1980). پیروزی انقلاب اسلامی، بحران سفارت، ورود شوروی به افغانستان و شکست عملیات طبس یا به قول واشنگتن عملیات پنجه عقاب، به اعتبار کارتر نزد افکار عمومی آمریکا ضربات مهلکی وارد کرد. اختلاف‌نظرهای شدید تیم‌های امنیت ملی، دفاع و سیاست خارجی، در کنار روحیه مذبذب شخص رئیس‌جمهور ایالات متحده، باعث شد کارتر اشتباهی مانند پناه‌دادن به شاه مخلوع را مرتکب شود و در نتیجه بحران سفارت رخ دهد. بحرانی که یکی از عوامل مؤثر بر شکست او در انتخابات نوامبر ۱۹۸۰ در برابر رونالد ریگان جمهوری‌خواه بود. مع‌الوصف دکترین کارتر تا دهه‌ها نقشه راه رؤسای جمهور ایالات متحده بود که بر آن اساس سیاست‌های امپریالیستی خود را در منطقه تنظیم می‌کردند.

## نتیجه‌گیری

سیاست تنش‌زدایی موسوم به دتانت نقطه کانونی سیاست خارجی نیکسون-کیسینجر به شمار می‌رفت؛ جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس بدون برانگیختن تنش اتمی در صدر اولویت‌های نیکسون-کیسینجر قرار داشت. اولویت بعدی نیکسون تأمین امنیت انرژی بود. با توجه به برتری نیروی انسانی و امکانات لجستیک ایران نسبت به عربستان سعودی و روابط نزدیک شاه با اسرائیل، سیاست تعدیل‌شده دوستونی در عمل به معنی حمایت علنی نیکسون از شاه، به عنوان جانشین آمریکا در منطقه تحقق یافت و نظام پهلوی دوم مسئولیت اصلی موازنه‌گری در برابر نفوذ شوروی در منطقه را بر عهده گرفته و در

مقابل، نیکسون نیز ژاندارمی شاه در منطقه را پذیرفت. در طول دوران نیکسون و دوره کوتاه فورد پیوند منسجمی میان کلان-نظریه واقع‌گرایی و خط‌مشی‌های موردی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، در هر سه ساحت کاربردی، مفهومی‌سازی و نمادین برقرار بود. در مقایسه، سیاست خارجی کارتر از عدم انسجام درونی میان مؤلفه‌های نظری و عملی رنج می‌برد. در بعد مفهومی و نمادین، کارتر از کلان-نظریات نئولیبرالیسم و مسیحیت لیبرال برای ادراک‌سازی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های خود بهره می‌جست، لیکن در ساحت کاربردی، راهنمای سیاست‌هایش عمدتاً کلان-نظریه واقع‌گرایی بود. در متن دکترین کارتر که در ماه‌های پایانی دولت کارتر تنظیم شد، رئالیسم در ساحت مفهوم‌پردازی نمود بیشتری یافت، ولی نئولیبرالیسم همچنان در ساحت نمادین، مدعی مشروعیت آمریکایی بود. پهلوی دوم با درکی که از اولویت‌های کاربردی، ادراک‌سازی و نظام مفهومی رؤسای جمهور آمریکا بدست آورده بود تلاش می‌کرد نسبت میان سیاست منطقه‌ای خود با سیاست خارجی آمریکا را به گونه‌ای بازتعریف کند که با رویکردهای کاربردی، مفهومی و نمادین مورد اشاره هماهنگ به نظر برسد. همانطور که بعدها در دوران جورج بوش پسر، رهبران منطقه تلاش می‌کردند سیاست‌های خود را همسو با چارچوب نظری و راهبردهای عملی «جنگ علیه ترور» جلوه دهند تا از حمایت بیشتر ایالات متحده بهره‌مند شوند.

## References:

- Allison, G. T. (1969). Conceptual models and the Cuban missile crisis. *American Political Science Review*, 63(3), 689-718.
- Bill J. A. (1988). *The Eagle and the Lion: the tragedy of American-Iranian relations*. Yale University Press.
- Bina C. (2017). Iran's oil the theory of rent and the long shadow of history: a caveat on oil contracts in the islamic republic. *Revue Internationale Des Études Du Développement* 63-63.
- Blechman B. M. & Hart D. M. (1982). The political utility of nuclear weapons: the 1973 middle east crisis. *International Security* 132-156.
- Brannon S. (1994). Pillars petroleum and power: the United States in the gulf. *The Arab Studies Journal* 4-10.
- Bronson R. (2006). *Thicker than oil: America's uneasy partnership with Saudi Arabia*. Oxford University Press.
- Campbell J. C. (1978). The middle east: the burdens of empire. *Foreign Affairs* 613-632.
- Carter J. (1982). *Keeping faith memoirs of a president jimmy carter*. Bantam Books.
- Carter, J. (1980). Jimmy Carter State of the Union Address 1980. jimmy carter library. <https://www.jimmycarterlibrary.gov/assets/documents/speeches/su80jec.phtml>
- Carter, J. (1979). Energy and National Goals: Address to the Nation. jimmy carter library.
- Carter J. (1977) "Text of President's Commencement Address at Notre Dame on Foreign Policy" *New York Times*, May 23, 1977.
- Cooper A. S. (2012). *The oil kings: how the U.S. Iran and Saudi Arabia changed the balance of power in the middle east* (1st Simon & Schuster trade pbk.). Simon & Schuster Paperbacks.
- Goldberg A. & United States. (1984). *History of the office of the secretary of defense*. Historical Office of the Secretary of Defense.
- Douglas E. (2016). *The Nixon effect: how Richard Nixon's presidency fundamentally changed American politics*. Encounter Books. Retrieved August 25 2022 from INSERT-MISSING-URL.
- Eriksson J. (2014). On the policy relevance of grand theory. *International Studies Perspectives* 94-108.
- États-Unis Keefer E. C. & Phillips S. E. (2006). *Foreign relations of the united states 1969-1976. volume xvii china 1969-1972*. United States Government Printing Office.
- Ford, Kissinger, George Shultz. *Memoranda of Conversation: February 7, 1975* (Gerald Ford Library)
- Ford, Kissinger, Iranian Shah Mohammed Reza Pahlavi, *Memoranda of Conversations: May 15, 1975* (Gerald Ford Library)
- Friedman B. (2021). *The end of Pax Britannica in the Persian Gulf 1968-1971*. Palgrave Macmillan.
- Gause F. Gregory. n.d. (1985) "British and American Policies in the Persian Gulf 1968-1973." *Review of International Studies* 247-73. <https://doi.org/10.1017/S0260210500114172>.
- Gasiorowski M. J. (1991). *U.S. foreign policy and the Shah : building a client state in Iran*. Cornell University Press.
- Grieco, J., 1988. Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of the newest Liberal Institutionalism. *International Organization* 42 (3):485-507.
- IKENBERRY, G. J. (2018). "The end of liberal international order?" *International Affairs*. 94, 7-23.
- JENTLESON, BRUCE W., AND ELY RATNER. (2011) *Bridging the Beltway-Ivory Tower Gap*. *International Studies Review* 13(1): 6-11.
- Johns A. L. (2007). The johnson administration the shah of iran and the changing pattern of u.s.-iranian relations 1965-1967 "tired of being treated like a schoolboy." *Journal of Cold War Studies* 64-94.
- Kennedy, John. F. "Diplomacy and Defense: A Test of National Maturity," 16 November 1961, U.S. State Department Bulletin, Vol. 45, No. 1171, 4 December 1961.
- Kennedy, John. F. News Conference, 21 March 1963, *Public Papers of the Presidents*, 1963.
- Keohane, R. O. and Nye, J. S., (eds) (1977). *Power and Interdependence: World Politics in Transition*. Boston, MA: Little, Brown
- Kuniholm B. R. (1986). The carter doctrine the Reagan corollary and prospects for united states policy in southwest Asia. *International Journal* 342-361.
- Kissinger, Henry. (1992) quoted in Walter Isaacson, *Kissinger: A Biography*. New York: Simon & Schuster.
- McGlinchey S. (2013). Lyndon b. Johnson and arms credit sales to Iran 1964-1968. *Middle East Journal* 229-247.
- Meadows, III & ARMY COMMAND AND GENERAL STAFF COLL FORT LEAVENWORTH KS SCHOOL OF ADVANCED MILITARY STUDIES. (n.d.). Are Standing Joint Task Force Headquarters the First Step in Transforming Cold War Formations? DTIC. Retrieved October 12, 2022, from <https://apps.dtic.mil/sti/citations/ADA445045>
- Mearsheimer J. J. (1990). Back to the future: instability in Europe after the cold war.
- Mearsheimer J. J. & Walt S. M. (2016). *The case for offshore balancing: a superior u.s. grand strategy*. Foreign Affairs (20160620).
- MEARSHEIMER, J. J. (2018). *The great delusion: liberal dreams and international realities*. New Haven, Yale University Press.

- 36- Mearsheimer J. J. (2019). Bound to fail: the rise and fall of the liberal international order. *International Security* 7–50.
- 37- Milner H. (1991). The assumption of anarchy in international relations theory: a critique. *Review of International Studies* 67–85.
- 38- Mohammadally S. S. (1979). Pakistan-Iran relations (1947-1979). *Pakistan Horizon* 51–63.
- 39- NYE, JOSEPH S. (2008) *International Relations: The Relevance of Theory to Practice*. In *The Oxford Handbook of International Relations*, edited by Christian Reus-Smith, and Duncan Snidal, Chapter 37. Oxford: Oxford University Press.
- 40- Nincic M. & Leppgold J. (2000). *Being useful: policy relevance and international relations theory*. University of Michigan Press.
- 41- Nixon, R. M. (1970). *U.S. Foreign Policy for the 1970's: a New Strategy for Peace: A Report to the Congress*. United States: U.S. Government Printing Office.
- 42- Patterson D. S. Howland N. D. & United States. (1999). *Foreign relations of the united states 1964-1968. volume xxii iran*. Dept. of State : For sale by the U.S. G.P.O. Supt. of Docs.
- 43- PPPWJC, vol. 1 (1993), *Statement on Most-Favored-Nation Trade Status for China, May 28, 1993*, pp. 770–771.
- 44- Reich B. (1984). *United States middle east policy in the carter and Reagan administrations*. *Australian Outlook* 72–80.
- 45- Robb T. (2013). *A strained partnership? US-UK relations in the era of détente 1969-77*. Manchester University Press.
- 46- Rubin B. M. (1984). *Paved with good intentions: the American experience and Iran*. Penguin Books.
- 47- Schoen D. E. (2016). *The Nixon effect: How Richard Nixon's presidency fundamentally changed American politics*. Encounter Books.
- 48- SHULTZ, G. P. (1993). *Turmoil and triumph: my years as Secretary of State*. New York, Charles Scribner's Sons.
- 49- Sick, Gary. (2018) "The United States in the Persian Gulf: From Twin Pillars to Dual Containment," in David W. Lesch and Mark L. Haas, *The Middle East and the United States: History, Politics and Ideologies*. Boulder, CO: Westview Press
- 50- Smith T. J. & Hogan J. M. (1987). *Public opinion and the Panama Canal treaties of 1977*. *The Public Opinion Quarterly* 5–30
- 51- Snyder J. C. (1987). *Defending the fringe: NATO the Mediterranean and the Gulf*. Westview Press.
- 52- Strong, R. A. (2016, October 4). *Jimmy Carter: Foreign Affairs*. Miller Center.
- 53- Summitt, A. R. (2004). *For a white revolution: John F. Kennedy and the Shah of Iran*. *The Middle East Journal* 560–575.
- 54- WALLACE, WILLIAM. (1996) "Truth and Power, Monks and Technocrats: Theory and Practice in International Relations". *Review of International Studies* 22(3): 301–321.
- 55- WALT, STEPHEN M. (2005) "The Relationship Between Columbia University Press and Theory and Policy in International Relations". *Annual Review of Political Science* 8: 23–48.
- 56- Walt, Stephen M. 2018. *The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of the U.S.* New York: Farrar, Straus and Giroux.
- 57- Waltz K. N. (1979). *Theory of international politics*. McGraw-Hill.
- 58- Waltz, Kenneth, 2000. "NATO expansion: A realist's view". *Contemporary Security Policy* p. 23-38
- 59- WALTZ, KENNETH. (1981) *The Spread of Nuclear Weapons: More May Be Better*. *Adelphi Papers, Special Issue* 21(171).
- 60- Wingerter, Rex. (1977), "The United States, the Soviet Union and the Indian Ocean: The competition for the third world", *Bulletin of Concerned Asian Scholars*, 9:3, 52-64
- 61- Smith, William. "Price Quadruples for Iran Crude Oil," *New York Times*, December 12, 1973.
- 62- Yetiv S. A. (2008). *The absence of grand strategy : the United States in the Persian Gulf 1972-2005*. Johns Hopkins University Press.